

# گلایان محمد نظار و شرح

## گفت و شنودی با استاد شهریار درباره شعر و هنر



س - لطفاً نظراتان را درباره شعر و هنر برای خوانندگان مجله رشد ادب فارسی بفرمائید؟

ج - بسم الله الرحمن الرحيم. اینجا تبریز؛ بنده شهریار. از طرف مجله آموزش ادب فارسی از تهران آمده اند می خواهند از من چیزی ضبط کنند. عرض کنم به حضورتان هنر تشعمی است از ذات پاک الهی در نفوس بشر، کامل تر از همه اسمش وحی است که مخصوص انبیاء است. یک کلاس پائین تر از آن اسمش الهام است که مخصوص عرفاست. عارف ممکن است سخنش به نظم باشد که به او شاعر می گویند. یعنی شرطش همان عرفان است. معرفت ... آن یک چیز روحانی است، با درس خواندن درست نمی شود. ممکن است به نثر بنویسد که به او می گویند نویسنده. ممکن است به حرف باشد یا محاوره که به او می گویند سخنور، سخنران. پایه اولش وحی است، پایه دومش که اسمش الهام است. پایه سومش هم هنر است. این هنر عام است. دیگر برای همه حرفه ها است این حرفه ها به کمالتش که برسد اسمش را می گویند هنر. بنا هم ممکن است هنرمند باشد نجار هم همین طور، البته چون انسان حیوان ناطق است. نطق صفت مخصوص انسان

است. بهترش این است که به صورت سخن جلوه کنند. پائین تر از انهام وحی است. غالباً شعرا هنرمند هستند. الهام ندارند یعنی تکبیکشان قوی است. مثل خیام، رباعیات خیام، که یک نقطه اش را نمی شود تغییر داد، فوق العاده از نظر تکبیک بالا است. اما چون عرفان ندارد همه اش بچگانه، صحبت و حرفهای بچگانه و ایرادهای عوامانه است. اما از نظر صنعت بی نظیر است. خیلی از قصیده سرایان، قطعه سرایان، غزل سرایان هستند که فقط هنرمند هستند اما عارف نیستند و به عرفان نرسیده اند اکثریت با آنهاست. آنهایی که به عرفان رسیده اند معدود هستند مثلاً: از سنائی شروع می کنیم عطار تا می رسد به سعدی و حافظ. حافظ در اوج عرفان است که اسرار امیر است.

شبهه معجزه است کارش، هفتصد سال است نظیرش نیامده بعد از حافظ نسبتاً هاتف اصفهانی گاهی الهام دارد بعدش این او را مرحوم پروین اعتصامی و بعدش هم بنده شهریار، که الهام از سبک حافظ است.

جهت یادگاری یکی از غزلهایم را می خوانم. عرض کردم شاگرد حافظ هستم خواجه غزلی دارد:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد  
دل رمیده ما را انیس و مونس شد  
نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت  
به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد  
بله این غزل من هم عنوانش هست: ستاره‌ای بدرخشید.  
دلی که با توشی مونس و مؤانس شد  
چراغ صد شبه و زینت مجالس شد  
ستاره خیره شود با شکفتن خورشید  
چنانکه عشق درخشید و عقل بی‌حس شد  
یتیم عشق، معلم ندیده بود هنوز  
که نامزد به مدیریت مدارس شد  
نخوانده درس الفبا به مکتب طفلان  
به صدر حوزه اشراقیان مدرس شد  
به مسگران خود، آن کیمیاگری آموخت  
که زرگران جهان زرتابشان مس شد  
چو آفتاب بهر دورش از دوازده برج  
ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد  
چه بذرکاشت که آن ریگزار کور و کویر  
بهشت لاله و سرین و باغ سرگس شد  
به کعبه نیز یکی مظهر العجایب زاد  
که شیر عرصه شمشیر الف فارس شد  
به ذوالفقار جهاد و مهار توسن نفس  
به قاپ قوس رسید و ابوالفوارس شد  
شب زقاف چنان زینت المجالس بود  
که عرش و فرش خدا، حجة العرائس شد  
ستون عرش جواهر نشان چرانشود  
که طاق مسجد و محراب او مهندس شد  
قیام است قائم بلاگرداند  
چنانکه قسمت اقبال قوم یونس شد  
جواهر القلم شهریار چون حافظ  
به شرق و غرب جهان رفت و از نفاس شد

س - خوانندگان مجله ما دانشجویان و دبیران ادبیات هستند برای این جوانها و کسانی که می‌خواهند در کار شعر و شاعری از آن کلیاتی که فرمودید استفاده کنند به نظر شما چکار باید بکنند الهام که خدائی است و اکتسابی نیست برای آن قسمتهای اکتسابی چه کار باید بکنند؟

ج - خود شعر لطائف است. این نظمی که ما می‌سازیم برای شعر این لباس شعر است ولی همین لباس هم به قدری صنعتش ظریف است که یک وقت می‌بینی ۲۰ سال ۳۰ سال، ۴۰ سال ممارست می‌خواهد بسته به استعداد انسان و به مقدار کار و ذوق و قریحه، نمی‌شود تعیین کرد که چکار باید بکنند، باید کار کرد، سرمشقها را باید خوب فرا گرفت، همیشه شاهکارها را بخوانید شعر متوسط نخوانید، شعر متوسط آدم را متوقف می‌کند. همیشه مقصد، با همت آدم بسته است. هر زبانی که می‌خوانید، شاهکار بخوانید بگذارید معیار و مقیاس بلند باشد.

س - استاد شهریار اگر جناب عالی از بین تمام شعرای ایران بخواهید پنج نفر شاعر طراز اول معرفی بفرمائید اینها از نظر شما چه کسانی خواهند بود؟

ج - تا شاعر از هنر نگذشته و به الهام نرسیده اصلاً فکرش را نمی‌کنم که شاعر بزرگی باشد باید به الهام برسد برای رسیدن به الهام هم شاعر باید عارف باشد. عارف هم کسی می‌شود که شدائد را تحمل کرده باشد در این راه زجر کشیده باشد و دلشکسته باشد. حافظ می‌گوید:

در کوی ما شکسته دلی می‌خرند و بس

بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است

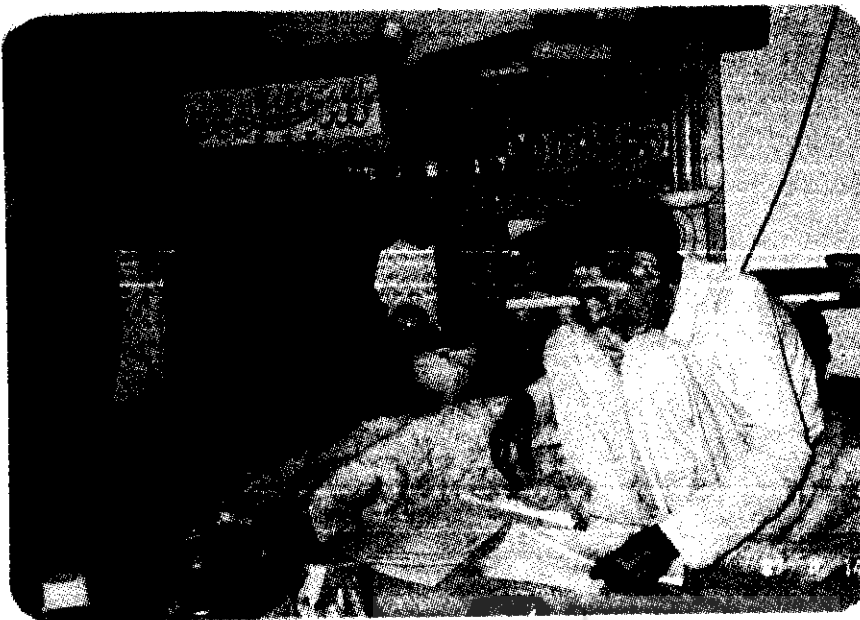
س - حالا مجموعاً چند نفر از اینها هستند در ایران؟

ج - کاملش سعدی و حافظ است.

س - مولوی راشما چطور می‌دانید؟

ج - مولوی خوب است. فوق العاده از نظر تفکر و تعقل قوی است اما خوب صوفی شد. دیگر صوفی‌گری بدعت است. آدم مسجد نرود اسمش را بگذارد خانقاه، قرآن نخواند، شعر و ور بخواند. نماز نخواند هوو بگوید اینها خلاف سنت پیغمبر است، خلاف سنت ائمه اطهار است، اینها بدعت است اینها گول سحر و جادو را خورده‌اند. سحر و جادو دیده‌اند خیال کرده‌اند معجزه است این است که می‌گوید: شمس من و خدای من، خود شمس هم همین طور همه‌شان را وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم گول سحر و جادو را خورده‌اند شعبده را به جای معجزه به آنها جازده‌اند.

س - استاد برای فردوسی شما چه مقامی قائل هستید؟



ج - فردوسی هم استاد است از نظر تکنیک شعر، اما خوب کلاسش پائین است، دیگر در ملیت مانده است قرآن می فرسراید و اعتصم بحیل الله جمیعاً... ما ایده آل مان این است که انسان باشیم ما باید بگوئیم انسان، انسانیت نه یک جای محدود، نه یک عده محدود، قومیت، ملیت، نژاد، فلان اینها از باب تفرقه و نزاع نوشته اند از باب اختلاف نوشته اند. یک حیل باید گرفت که آن هم شایسته تر از همه مال خداست چون بشر به آن درجه نمی تواند برسد که عامل تمام زمان و مکان را داشته باشد تا قانون وضع کند. قانون دنیا را باید کسی وضع کند که خلق کرده دنیا را آن هم خداست. پیغمبر اکرم می فرماید

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ) سید قریشی و غلام حبشی، هیچ فرقی ندارند هر کس متقی تر باشد به خدا نزدیک تر است این است قاعده کلی. س - استاد فرمودید شاهکارها شاید منظورشان از این شاهکارها در شعر فارسی، اشعار سعدی و حافظ باشد که در شعران فراوان اشاره فرموده اید مخصوصاً حافظ، آیا جز اینها اگر کسی خواست شعر بخواند از شعر کدام یک از شعرا می تواند بیشتر استفاده کند؟

ج - نظامی هم شاهکارها دارد، خاقانی هم دارد، رودکی هم حتی دارد، فردوسی هم دارد. شاهکار از نظر صنعت خودشان، عارف نیستند، الهام ندارند ولی هنر دارند.

س - استاد حالا که صحبت از شاهکار شد اگر ممکن است قطعه دیگری از شاهکارهای خود را برای خوانندگان مجله قرائت بفرمایید.

ج - با کمال میل

آن جاودان که هر دو جهان یک نمود اوست

بود و نبود هر دو نمودار بود اوست  
دریای جسود از اوست که کس و مکان همه

یک مجمع الجزایر دریای جسود اوست  
هر سایه روشنی که در آفاق و انفس است

یک صحنه از نمایش غیب و شهود اوست  
سالار کاروان زمان و مکان که شب

بُهِت و سکوت بانگ دَرا و درود اوست  
ذرات در طواف و نیایش که می کنند  
موزیک لایزال سماع و سرود اوست  
صف بستن و صعود و نزول ستارگان  
مشق نماز عشق و قیام و قعود اوست  
مسجود با ملک شود از جودش آدمی  
وین جود بی دریغ نهد در سجود اوست  
شعر و ترانه، زُمزَمه ساز عاشقان  
وین سینه های تنگدلان چنگ و عود اوست  
سودای عاشقانه به جان کن که جاودان  
جان است و هر زیان تن آخر به سود اوست  
کانون آتش است تو را سینه شهریار  
و این آه دم به دم که تو را هست دود اوست

۱ - ابوالفوارس - شاه سواران

۲ - قوم یونس - اشاره به آیه قرآن (قوم یونس هم وقتی بلا آمد بر اثر آفتابان برگشت).

۳ - کون جهانهای انرژی را می گویند مکان، جانب مبداء را می گویند این جهان که ما هستیم الان جهان برزخ که جهان ابر هم به آن می گویند. این دو تا جهان ماده است که زمان و مکان در آن نهفته است. اما در جهان انرژی یا جهان امن زمان و مکان مطرح نیست اینجا ما نوبی جهانیما اما به آنجا که برسیم جهان نوبی ماست یعنی خداگونه شدیم. احاطه پیدا می کنیم به تمام آفرینش.

